

درباره آموزش عکاسی

ابزاری برای مدرسان عکاسی

گلن ام. رند، ریچارد دی زاکیا | زهره صحت

فهرست مطالب

- زندگینامه نویسندگان ۱۶
پیشگفتار به قلم ماری ویرجینیا سوانسون ۱۹
مقدمه ۲۵

۱

تدریس: دو تار یخچه تغییر مسیر و تغییر ذهنیت

- ریچارد دی. زاکیا، گلن ام. رند ۲۷

۲

- یادگیری، دانستن، داشتن ۳۶
یادگیری ۴۲
آغاز یادگیری ۴۸
اهداف یادگیری ۵۲
دانستن ۵۴
داشتن ۵۸
کمک به فرایند یادگیری ۶۰
انتظارات فرد از نحوه عبور از مراحل یادگیری ۶۳
یادگیری نوعی تغییر است ۶۵
شوخی طبیعی ۶۶
چه کسی مسئول یادگیری است؟ ۶۷
یادگیری عکاسی ۶۷

۳

- پرسیدن سؤال: تبدیل پرسش‌ها به دانسته‌ها ۷۱
چه کسی و درباره چه چیزی می‌پرسد؟ ۷۴
روش پرسیدن سؤال ۷۸
یک، زود برسید ۷۸
دو، از واژگان قابل درک استفاده کنید ۷۹
سه، پاسخ‌های قابل درک ارائه نمایید ۸۰
چهار، بررسی پرسش‌ها و پاسخ‌ها ۸۲

- ۸۲ پاسخ دادن به سؤالات
- ۸۳ زمان
- ۸۵ چگونه به سؤالات پاسخ دهیم
- ۹۰ چه کسی پاسخ می دهد؟
- ۹۲ یادگیری برآمده از پرسش
- ۹۲ الزام و ضرورت پاسخ گویی

۴

- ۹۵ آموزش تکنیک ها ابزار کار
- ۹۸ آموزش، هدف در حال گذار
- ۹۹ تکنولوژی و تکنیک
- ۱۰۱ فلسفه ابزار عکاسی
- ۱۰۳ یادگیری ابزار
- ۱۰۹ تکنیک ارائه
- ۱۰۹ سخنرانی
- ۱۱۲ یادداشت برداری
- ۱۱۴ نمایش تجربی
- ۱۱۵ آماده شدن برای ارائه
- ۱۱۹ آزمایشگاه ها
- ۱۲۳ تصحیح تکنیک
- ۱۲۴ شناخت و تکمیل تکنیک

۵

- ۱۲۷ پرورش خلاقیت
- ۱۳۱ زیبایی شناسی، ادراک، و معنا
- ۱۳۵ برقراری ارتباط از طریق صدایی منحصر به فرد و بی همتا
- ۱۳۹ تکنیک در مقابل خلاقیت
- ۱۴۲ نفس کشیدن در عکاسی
- ۱۴۲ متفاوت یا خلاقانه
- ۱۴۵ استفاده از هنر
- ۱۴۷ فراگیری خلاقیت به واسطه غیر خطی بودن

- مدرس هادر تدریس ۴۵۷
- روی آر. بیرنز ۴۵۹
- کورین رز | مطالبی در زمینه آموزش عکاسی ۴۶۳
- جان فرگوس جین | تصویر و پس تصویر ۴۶۶
- میسان هانگ ۴۶۹
- سین پری | فرصتی برای خوشبخت بودن. برگرفته از نظریه بازی و عکس‌های خوب ۴۷۱
- ماریا دورن ۴۷۳
- جورج د ولف ۴۷۷
- دیوید پیچ ۴۷۹
- الین اونیل | چرا هرگز از سیستم نمره‌دهی استفاده نمی‌کنم ۴۸۱
- مارتین اسپرینگ‌بورگ | مربیگری در حوزه هنرهای استودیویی ۴۸۵
- اینگو بلوسا و آلیس استکل | هنر و معنویت ۴۸۷
- دستورالعمل‌هایی پیرامون نحوه استفاده از مدل نوظهور آموزش هنرهای تجسمی معاصر ۴۸۹
- رالف ماسولو | یادگیری برای آموزش ۴۹۱
- پیتر گلندینینگ ۴۹۴
- ام. کی. فولتز | اهمیت جهان‌بینی برای مدرس‌های عکاسی ۴۹۷
- الیزابت فرگوس جین ۵۰۱
- رالف هترسلی | توصیه‌هایی برای گروه هیئت علمی دانشکده عکاسی ۵۰۴

پیوست

- نمونه تکالیف و تمرینات ۵۰۷
- نگاتیوهای دست‌ساز | گری وال ۵۰۹
- دو دوربین هدایت‌شده: مشارکت و همکاری برای انجام آزمایش | جی سیلی ۵۱۱
- تمرین ۵۱۳
- ۲۴ عکس درباره فقط یک موضوع (با هنرمند مشتاق در جست‌وجوی تعالی) | جف ون کلیک ۵۱۵
- نامه‌نگاری یا هنر نوشتاری، یک پروژه دومرحله‌ای | ایرما مارتینز - سزار ۵۲۰
- کتاب‌شناسی ۵۲۴
- فهرست عکاسان ۵۲۶
- فهرست نقل قول‌ها و همکاران ۵۲۶

"You cannot teach a man anything

« شما نمی‌توانید به کسی چیزی را آموزش دهید، فقط می‌توانید او را
یاری کنید تا آن را درون خویش بیابد.»

کالینو گالیله

you can only help him find it within himself."

نوشته ریچارد دی. زاکیا

در طول فرایند یادگیری بسیاری انسان‌ها از در جلویی وارد می‌شوند، اما برخی دیگر نیز همانند من از در پشتی وارد می‌شوند. می‌توانم به جرئت بگویم که هرگز اشتیاقی برای تبدیل شدن به یک معلم نداشته‌ام، اما با این وجود افتخار می‌کنم که ۳۴ سال از عمرم را صرف کار با هنرجویان و آموزش آن‌ها کرده‌ام. این اساتید و معلمان من و به‌خصوص اساتید دوران کالج من بودند که اشتیاق به امر تدریس را در من پرورش دادند. به نظرم خالی از لطف نیست که سفری به گذشته داشته و به سال‌های دانشجویی سری بزنم و تأثیر برخی از اساتید و معلمانم را به خودم یادآور شوم.

پس از اتمام خدمت نیروی دریایی در سال ۱۹۴۶ و همچنین اتمام دورهٔ سربازی در سال ۱۹۵۲ برای تحصیل در دانشگاه راجستر درخواست دادم. در طول مصاحبه مسئول پذیرش نگاهی به سوابق تحصیلی دوران دبیرستان من انداخت و با صراحت به من گفت که به درد تحصیل در کالج نمی‌خورم. با اینکه ناامید و ناراحت شدم اما احساس شکست نمی‌کردم. تصمیم گرفتم تا شناسم را برای ورود به مؤسسهٔ فناوری راجستر نیز امتحان کنم. خوشبختانه موفق شدم با مدیر دانشکدهٔ عکاسی که مردی گرم و نیک‌اندیش بود ملاقات داشته باشم. وی مشتاقانه با پذیرش مشروط و امتحانی من موافقت کرد.

در همان مؤسسهٔ فنی راجستر بود که علاقه به تدریس کم‌کم در من ایجاد شد. به‌راستی باید به محیط دانشجومحور و صمیمانهٔ این مؤسسه احسنت گفت. متوجه شدم که گرچه همهٔ اساتید من از شخصیت‌ها و روش‌های آموزشی متفاوتی بهره می‌بردند اما همگی یک هدف مشترک را دنبال می‌کردند و آن هم

بالا بردن اشتیاق دانشجو در جهت دنبال کردن علایقش بود. کن بین در کتابش با عنوان آنچه که بهترین اساتید کالج انجام می دهند می نویسد که برخلاف باورهای عامه شخصیت یک استاد تقریباً هیچ تأثیری بر میزان اثرگذاری او به عنوان یک معلم ندارد. طی تجربیاتی که به عنوان یک دانشجو پشت سر گذاشتم دریافتم که این جمله او کاملاً درست است.

در اینجا به ارائه شرح حال مختصری از اساتید و معلمانی که در این سال‌ها داشته‌ام می پردازم (به ترتیب حروف الفبا). آن‌ها نه تنها مرا به یادگیری بیشتر ترغیب کردند بلکه باعث علاقه من به تدریس و آموزش شدند. گرچه در آن زمان متوجه این امر نبودم:

الف هت‌سلی: خونسرد بود. کسی که تحقیق و پرسش پیرامون عکاسی و زندگی را پشت سر گذاشته بود و دانشجویان را با پرسش‌هایش ترغیب می کرد. **سی. بی. نبلت:** یک آقای متشخص و نسبتاً خجالتی و برجینیایی که نه تنها مدیر مدرسه بود بلکه تاریخچه عکاسی را نیز از دیدگاه فنی آموزش می داد. او مدیری برجسته و خلاق بود. با کسب اجازه از هیئت علمی دانشگاه شرایطی را فراهم نمود تا دانشجویان نماینده‌ای از بین خودشان انتخاب کنند تا از طرف آن‌ها در همه جلسات هیئت علمی شرکت نماید. با این کار او به خوبی دریافتم که دانشجویان و هنرجویان خود بخش مهمی از فرایند یادگیری هستند و باید شرایطی فراهم شود تا بتوانند صدای خود را به گوش دیگران برسانند. حتی شانس این را داشتم که به مدت یک سال به عنوان نماینده فعالیت داشته باشم.

بیمونت نیوهال: فردی آرام و متفکر و پژوهشگری عالم بود که در دل عشق و علاقه عمیقی نسبت به تاریخچه عکاسی و همین‌طور خود عکاسی به‌مثابه یک هنر داشت.

آل ریکمرز: او استاد آمار بود، درسی که دانشجویان علاقه چندانی بدان نشان نمی دادند. اما آمار چه ارتباطی با رشته عکاسی دارد؟ ریکمرز به خوبی متوجه بی‌علاقگی دانشجویان به این رشته شده بود و به همین دلیل جلسه اول کلاس خود را صرف توضیح رابطه آمار با رشته عکاسی و همین‌طور زندگی روزمره می کرد.

بیل شومارک: او یک استاد شاد بود که عموماً از استعاره‌های جالب و جذاب برای کاهش سختی یادگیری درس شیمی استفاده می‌کرد.

لس استروبل: چگونگی آماده‌شدن برای کلاس و همین‌طور رفتن به آزمایشگاه را می‌آموخت و به ما یاد می‌داد که چطور پرسش‌هایی چهارگزینه‌ای طراحی کنیم که نه تنها درست و بی‌طرفانه باشند بلکه بتوان از طریق آن افراد را رتبه‌بندی نمود.

هالیس تاد: او به عنوان یک معلم حس اعتمادبه‌نفس را به دانشجویان القا و با رفتارش دانشجویان را به پرسیدن سؤال در محیط کلاس ترغیب می‌کرد. به خاطر دارم که یک بار از دانشجویی خواست تا آنچه را که بر روی تخته سیاه نوشته به چالش بکشد. این برای ما که همگی دانشجویانی نوپا و مبتدی بودیم بسیار تعجب برانگیز بود. او اول به آنچه که بر روی تخته نوشته بود نگاه کرد، بعد درحالی که به دانشجوی مزبور خیره شده بود گفت: «تو درست می‌گویی، من اشتباه می‌کردم.» باید اعتراف کنم که تا آن روز هرگز ندیده بودم که معلم یا استادی صادقانه در محیط کلاس چنین چیزی را بیان کند. تجربه دیگری که هرگز آن را فراموش نمی‌کنم مشکل بزرگی بود که با هندسه تحلیلی داشتیم. در آن زمان به شدت در تلاش بودم تا نمره C کسب کنم و از مشروط‌شدن رهایی یابم. به‌خوبی می‌دانستم که عملکرد ضعیفی در امتحان داشته‌ام و حداکثر نمره‌ای که خواهم گرفت نمره D است. به نظر می‌آمد که تاد از نگرانی من و تلاش و تقلایی که در این ترم برای ارائه بهترین‌ها داشتم آگاه بود. با کمال تعجب، و درعین‌حال خوشحالی، او به جای نمره D که به‌راستی شایسته آن بودم به من نمره C منفی داد. از این کار او یاد گرفتم که اگر جایی مجبور شدم تصمیم سختی بگیرم که ممکن است منجر به اشتباه شود بهتر است به نفع دانشجوییم اشتباه کنم.

ماینور وایت: مردی شریف و خوش‌بین، عکاس هنرهای زیبا، نویسنده، شاعر، و ناشر مجله دیافراگم بود. با دیدن او یاد گرفتم که چگونه وقت خود را صرف نگاه‌کردن، مطالعه دقیق عکس‌ها، و ایجاد ارتباط میان آن‌ها و هنرهای دیگری مثل رقص و شیوه تفکر شرقی نمایم.